

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

دلیل چهارم اثبات مفهوم شرط

عرض کردیم مرحوم آخوند در کفایه بعد از آن که مسأله وضع و انصراف را بیان و ردّ کردند، فرمودند: از راه اطلاق، برای تمسک به مفهوم، سه طریق وجود دارد. طریق اول تمسک به اطلاق ادات شرط بود که بحثش را روز گذشته عرض کردیم. مرحوم آخوند دو راه دیگر بیان می کنند که این دو راه در تمسک به اطلاق خود شرط مشترک اند؛ لکن این اطلاق دو بیان و تقریب دارد که در نظر اول، فرق گذاشتن بین این دو اطلاق و تقریب قدری مشکل به نظر می رسد.

تقریب اول تمسک به اطلاق شرط

تقریب اول این است که بگوییم در جمله «إن جاءك زيد فأكرمه» آن چه به عنوان شرط قرار گرفته، مجيء زيد است، که از اطلاق آن علیّت منحصره را استفاده می کنیم. به این بیان که اگر این عنوان، علیّت منحصره نداشت، لازم بود که قید می آورد؛ تعلیل می آورند که: «ضرورة أنه لو سبقه الآخر أو قارنه لما كان اثر وحده»، اگر غیر از مجيء زيد، شرط دیگری که سابق بر این مجيء باشد، تأثیر می گذاشت، و یا آن که شرط دیگری مقارن با مجيء زيد به صورت مشترک یا مثلاً قدر جامع بود، معنایش این بود که بگوییم مجيء زيد که عنوان شرط را دارد به تنهایی مؤثر نیست؛ اگر شرطی قبل از مجيء زيد بخواهد مؤثر باشد، دیگر نمی توانیم بگوییم مجيء زيد شرطی است که به تنهایی اثر می گذارد.

در آخر نیز می فرمایند: «مع أن قضية الإطلاق أنه كذلك مطلقاً» مقتضای اطلاق این است که این شرط به تنهایی خودش تأثیرگذار است. پس، بیان این راه، این شد که اطلاق اقتضا می کند که این شرط به تنهایی مؤثر باشد. به عبارت دیگر، اطلاق اقتضا می کند که این شرط مطلقاً مؤثر باشد، سواء سبقه غیره أم لم يسبقه، قارنه غیره أم لم يقارنه. بگوییم مولا در مقام بیان است و اگر غیر از این شرط، شرط سابق یا مقارن – روی کلمه سابق و مقارن خوب دقت و تکیه کنید – تأثیر می گذاشت، این دیگر به تنهایی تأثیر ندارد؛ و این که مولا قیدی نیآورده معنایش این است که این شرط به تنهایی مؤثر است.

اشکال مرحوم آخوند بر این استدلال

اینجا وقتی به کفایه مراجعه می کنیم، گویا مرحوم آخوند اصل استدلال را می پذیرد؛ یعنی: می خواهند بفرمایند اطلاق این نتیجه

را دارد و انحصار را اقتضا می کند؛ منتهی خدشه ای در خود تحقق این اطلاق دارند؛ یعنی اگر چنین اطلاقی باشد، بله.

مرحوم آخوند می فرمایند: مولا باید از این جهت هم در مقام بیان باشد؛ یعنی از این جهت که این شرط علّت تامّه منحصره است؛ در حالی که معلوم نیست مولا از این جهت در مقام بیان باشد. ایشان تعبیری که دارند این است: «عدم کونه فی مقام البیان من هذه الجهة إلا نادراً»؛ یعنی مولا از این جهت، در بعضی از جملات شرطیه به صورت نادر در مقام بیان است؛ اما نادر نمی تواند برای ما مفهوم درست کند.

مقصود آخوند از این عبارت

بحثی بین محشّین کفایه واقع شده که مقصود آخوند از این عبارت - «عدم کونه (یعنی کون المتکلم) فی مقام البیان من هذه الجهة» - چیست؟

احتمال اول

کثیری از محشّین کفایه، از جمله مرحوم مشکینی در حاشیه کفایه، مرحوم محقق اصفهانی در جلد دوم نهایة الدراية صفحه 416، می گویند: مقصود آخوند این است که در جمله شرطیه، رابطه بین شرط و جزا، رابطه فعلی و فعلیت نیست. آخوند می خواهد بگوید در جمله شرطیه، متکلم نمی خواهد بگوید جزا بالفعل بر این شرط مترتب است؛ بلکه آن چه که دخالت دارد، مسأله تأثیر و اقتضا است؛ یعنی این شرط مقتضی تحقق این جزا می باشد؛ امّا منافات ندارد که شرط دیگری هم مقتضی برای تحقق این جزا باشد. آن مقداری که جمله شرطیه دلالت دارد، خود مسأله اقتضا است.

عبارت مرحوم اصفهانی این است

«لأنّ القدر المسلّم من القضية الشرطيّة إفادة العلّة و الصلاحية شيء لتأثير...»، قدر مسلّم این است که قضیه شرطیه افاده علیت می کند و این که این علّت صلاحیت و اقتضای تأثیر را دارد. تا می رسند به این عبارت: «وأمّا ترتب المعلول بالفعل علي العلة فهو امرٌ آخر»، ترتب معلول بر علّت یک امر دیگری است. «قد يتفق سوق الاطلاق بلحاظه»، گاهی اوقات اطلاق دلالت دارد که این معلول بالفعل بر این علّت مترتب می شود.

اشکالات این بیان

چند اشکال در این بیان وجود دارد. اشکال اوّل این است که آن چه آخوند می خواهد بگوید این است که متکلم از جهت انحصار و عدم انحصار به ندرت در مقام بیان است؛ نمی خواهد از نظر فعلیت و عدم فعلیت حرفی بزند. به عبارت دیگر، ما اگر فرض کنیم جمله شرطیه مسأله اقتضا را ندارد و مسأله فعلیت دارد، یعنی بگوییم این جزا بالفعل بر این شرط مترتب است، وقتی بالفعل مترتب شد نیز باید اطلاق را ضمیمه کنیم که چیز دیگری دخالت ندارد. اگر اطلاق را ضمیمه نکنیم، باز با فعلیت این منافات ندارد؛ یعنی ممکن است الآن این شرط باشد بالفعل هم این جزا بر آن مترتب شود؛ ولی ممکن است شرط از بین برود و جزا بالفعل بر شرط دیگر مترتب باشد. مسأله فعلیت و اقتضا نمی تواند این عبارت را در اینجا برای ما حل کند.

اشکال دوم

که در کتاب منتهی الأصول، جلد سوم، صفحه 228 آمده، این است که اگر بخواهیم جملات شرطیه را در وادی القضا ببریم و بگویم فعلیت را دلالت ندارد، يلزم تأسيس فقه جديد. این همه جملات شرطیه داریم، «إذا نمت فتوضأ»، بگویم این فعلیت را دلالت ندارد بلکه اقتضا را دلالت دارد؛ اگر اقتضا را دلالت دارد، معنایش این است که وجوب وضو فعلی نیست. این بیان مرحوم مشکینی و مرحوم اصفهانی، حتی مرحوم نائینی هم در کتاب اجود التقریرات همین نظریه را نسبت به کلام مرحوم آخوند دارند و ظاهر این است که نمی شود این عبارت برای مقصود آخوند باشد.

احتمال دوم در کلام آخوند،

این است که مقصود آخوند این است که می خواهند بفرمایند جمله شرطیه فقط دلالت بر حدوث عند الحدوث دارد؛ اما دیگر بر ترتب و استناد جزا به شرط دلالت ندارد. متکلم وقتی می گوید: «إن جاءک زید فأکرمه»، فقط حدوث عند الحدوث را دلالت دارد؛ ترتب و استناد باید از راه اطلاق باشد و متکلم غالباً در مقام بیان این جهت نیست.

ما وقتی استعمالات جملات شرطیه را ملاحظه می کنیم، متکلم غالباً در مقام بیان این است که بگوید این جزا حادث عند حدوث هذا الشرط؛ اگر علاوه بر حدوث عند الحدوث بخواهیم استناد الجزاء إلى الشرط را استفاده کنیم، - یعنی متکلم می خواهد بگوید جزا مستند به این شرط است و فقط هم به این شرط مستند است - می فرمایند غالباً از این جهت در مقام بیان نیست.

اشکال احتمال دوم

احتمال دوم هم تکلفی بیش نیست. اصلاً ما نمی توانیم از نظر عقلایی و لسان و محاوره، بین این دو تفکیک کنیم. الآن هر متکلمی که جمله شرطیه را می گوید، آن چه به ذهن مخاطب می آید، این است که متکلم می خواهد بگوید این جزا مترتب بر این شرط است؛ نه فقط حدوث عند الحدوث. حدوث عند الحدوث با قطع نظر از ترتب نادر است. آن چه غالباً در استعمالات جمل شرطیه وجود دارد، هم مسأله حدوث است و هم مسأله ترتب. بنابراین، این احتمال هم احتمال درستی نیست.

نظر استاد در مورد عبارت آخوند

بالاخره این عبارت مرحوم آخوند که می فرمایند ما بگویم متکلم از نظر انحصار و عدم انحصار غالباً در مقام بیان نیست، نیازی به این حرف ها ندارد؛ یک مطلب خیلی روشنی است. یعنی در جمله شرطیه مسأله فعلیت و مسأله ترتب و استناد وجود دارد؛ اما صد تا جمله شرطیه که متکلم به کار می برد، در بیش از نود تای آنها، اگر از او سؤال کنیم که اینجا این علت، فقط علت منحصره است یا چیز دیگری هم می تواند علت باشد، اصلاً از این جهت در مقام بیان نیست؛ فقط می خواهد بگوید شرط برای جزا علیّت دارد؛ جزاء عند حدوث شرط حادث است و شرط علیّت تامه دارد؛ امّا در مورد انحصار و عدم انحصار، غالباً متکلم در مقام بیان نیست. بله، حالا اگر در یک مورد نادری هم در مقام بیان انحصار شد، آن یک امری است علی حده؛ ولی اثبات مفهوم نمی کند.

دلیل پنجم برای اثبات مفهوم شرط

دلیل پنجم برای اثبات مفهوم به حسب آن چه در کفایه آمده این است: «قضیه اطلاق الشرط بتقریب أن مقتضاه تعین الشرط»، مقتضای اطلاق شرط تعین شرط است؛ بعد یک تشبیهی ذکر می کنند: «كما أن مقتضى اطلاق الأمر تعین الوجوب» اگر یک امری از مولا صادر شود و ما ندانیم که این وجوب، وجوب تعیینی است یا وجوب تعینی؛ اطلاق اقتضا می کند که ما بگوییم وجوب تعیینی است.

فرق بین دلیل چهارم و پنجم

در راه قبلی فرمود اطلاق انحصار را اقتضا می کند، **لو لم یکن بمنحصر یلزم تقييده**، اگر منحصر نباشد باید قید بزند؛ اما اینجا می فرماید **أن مقتضاه تعينه**. سؤال می کنیم چه فرقی بین این دو وجود دارد؟ مرحوم آخوند اینها را دو تا دلیل مستقل گرفته است، می فرماید شرطی که در جمله شرطیه داریم، دو نوع اطلاق دارد؛ اطلاق راه قبلی را که ذکر کردیم - **لو لم یکن بمنحصر یلزم تقييده** ضروری آنه **لو قارنه** أو سبقة الآخر لما اثر وحده - اما در اینجا می فرمایند اطلاق شرط، مقتضای تعین این شرط را دارد. چه فرقی بین این دو وجود دارد؟

اینجا یک فرق خیلی ظریفی وجود دارد و آن این که در دلیل قبلی، ما روی تأثیر خود شرط موجود تکیه داشتیم؛ می گفتیم: **لو سبقة أو قارنه لما اثر وحده**؛ بیان دلیل قبلی در این عبارت کوتاه بود؛ می گفتیم اطلاق اقتضا می کند که این شرط به تنهایی تأثیر بگذارد. اما در این دلیل که می گوییم اطلاق تعین را اقتضا می کند، معنایش این است که اطلاق اقتضا دارد که غیر تأثیر ندارد. خوب این را دقت کنید.

در دلیل قبلی، با اصالة الاطلاق می گوییم این شرط به تنهایی شرط؛ اما در این دلیل پنجم که راه سوم تمسک به اطلاق است، اصالة الاطلاق می گوید این شرط بدلی ندارد؛ یعنی اصالة الاطلاق روی نفی بدل متمرکز می شود؛ به بیان دیگر، ما سه جور شرط را می توانیم در اینجا تصویر کنیم: یکی این که سبقة شرط آخر؛ دوم این که قارنه شرط آخر و سوم این که در لاحق یک غیری بتواند جایگزین این شود. در دلیل چهارم محور روی دو تایی اول بود؛ اما در این دلیل، محور روی نفی بدل لاحق است.

بهترین تعبیر از خود عبارت کفایه همین است که بگوییم در دلیل قبلی، ما روی این که خود شرط به تنهایی می خواهد تأثیر بگذارد، اطلاق دارد؛ اما در این دلیل، می خواهیم بگوییم اطلاق می خواهد نفی بدل کند، نفی غیر کند. من فرق را عرض کردم، شما کفایه را حتماً ملاحظه کنید، ببینیم آیا این فرقی که گفتیم، واقعاً این دو را جدا می کند؟ آیا دو تا دلیل می شود؛ یا به فرمایش ایشان بازی با الفاظ است که نمی شود به این زودی این حرف را زد. این اولاً، بعد ببینیم بیان استدلال چیست و آیا اصلاً استدلال درست است یا نه؟ ان شاء الله روز چهارشنبه. والسلام.